

دشواریهای نقد ادبی

نقد ادبی یا سخن سنجی توصیف و ارزیابی آثار ادبی و تعیین درجه خوبی و بدی آنهاست. بوسیله نقد ادبی است که مردم درمی یابند کدام اثر ادبی عالی و درخشان و کدام متوسط یا ضعیف است.

نقد شعر و ادبیات فارسی راهی بس دراز در پیش دارد که تاکنون جز اندکی از آن پیموده نشده است و این رشته با تمام کوششهایی که درباره آن شده است هنوز مراحل نخستین رشد خود را می پیماید. اگر چه کتابهای معانی و بیان و عروض و قافیه که از دیرباز تاکنون نوشته شده اند نوعی نقد شعرند و هرچند تذکرمها و کتابهای تاریخ و بعضی از آثار دیگر نیز جسته و گریخته به تحلیل شعرشاعران پرداخته اند با اینهمه در این زمینه اولاً کارهای انجام نشده پیش از کارهای انجام شده است. ثانیاً کارهای انجام شده نیز همیشه درست و دقیق و علمی نیست و در بسیاری از موارد با نقص و نارسائی توأمست.

دشواریها و مشکلات کار نقد شعر در فارسی بسیار است و یکی دوتا نیست از آن جمله است:

۱- نقد شعر و نقد ادبی با فنون دیگر ادبیات و هنر درهم آمیخته است، با فنونی از قبیل سبک شناسی و تاریخ ادبیات و مکاتب ادبی و لغت و زبان شناسی و علوم بلاغت. در این میان اختلاط نقد ادبی و سبک شناسی از همه بیشتر است زیرا اولاً این دو فن اگر به معنی وسیعی گرفته شوند شامل یکدیگر نیز می گردند و یکی میتواند دیگری را هم دربر بگیرد و به گفته دیگر سبک شناسی به معنی گسترده شامل

نقد ادبی هم می‌شود و نقد ادبی نیز می‌تواند سبک‌شناسی را هم شامل گردد. بخصوص که شعبه‌ای از فن اخیر بنام سبک‌شناسی تکوینی^۱ یعنی مکتب سبک‌شناسی لئو اسپیتزر^۲ به نقد ادبی بسیار نزدیک است^۳. ثانیاً این هردو فن غالباً دربارهٔ مباحث یکسانی بحث می‌کنند. مباحثی مانند انواع ادبی، سبک‌شناسی، معنی‌شناسی، مجاز و تصویر و غیره.

۲- علاوه بر این نقداً ادبی به معارف و علوم و فنون دیگری از قبیل روانشناسی، زیبایی‌شناسی، فلسفه، تاریخ، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و معنی‌شناسی نیز شدیداً محتاج و وابسته است.

۳- در ایران برای نقد شعر علاوه بر نقد و فنون ادبی اروپائی و عربی به این امور نیز نیازمندیم: علم محاضرات یعنی محاوره و حاضر جوابی، علم انساب، جغرافیا، علم احاجی و اغلوطات یعنی آنچه از الفاظ و عبارات خلاف قاعده و قیاس بحث می‌کند، علم امثال، علم کلام، حدیث، قرآن، درایت، آئین مزدیسنی، زبان عربی، زبانهای ایرانی میانه و ایرانی باستان.

۴- علاوه بر این برای نقد شعر و شاعری در هر جای دنیا باید از ادبیات جهان و ادبیات ملی نیز آگاه بود.

چون بخش اروپائی و آمریکائی ادبیات جهان بیشتر از ادبیات کشورهای دیگر نقد و بررسی شده است کمک بیشتری به نقد ادبی ما می‌کند. در مطالعهٔ ادب اروپائی باید دو شاخه مهم آن یعنی ادب اروپای غربی و اروپای شرقی هردو را بررسی کرد. زیرا کار ناقد از تنوع بیشتری برخوردار خواهد بود و دید او وسیعتر خواهد شد بخصوص که این دو شعبه از زاویه‌های مختلفی به جهان ادبیات نگاه میکنند.

بنابراین موضوعات نقد شعر و فنون دیگر ادبی چندان مشخص و روشن نیست. مثلاً در قدیمترین کتابهای معانی و بیان و بدیع عربی این فنون با نقد شعر درهم آمیخته بوده است و در قرون بعد بوسیله سکاکی و خطیب قزوینی و تفتازانی از یکدیگر متمایز شده است. در ادب اسلامی و ایرانی با اصطلاح سبک برنمی‌خوریم و

1. Stylistique génétique 2. Leo Spitzer

۳. به کتاب Stylistique تألیف P. Guiraud چاپ ۱۹۵۷ ص ۶۷ نگاه کنید. ما از این به بعد این کتاب را سبک‌شناسی می‌نامیم.

کتابی در این زمینه نمی‌بینیم. برای نقد شعر نیز کتابهای مستقلی دیده نمی‌شود (بجز نقدالشعر قدامه بن جعفر) و این مبحث مهم ادبی در کتابهای معانی و بیان و بدیع و موازنه و سرقات و تاریخ و تذکره‌ها پراکنده است. در اروپا نیز محققى به اسم هاتزفیلد^۱ در کتابی بنام «کتابشناسی انتقادی سبک‌شناسی جدید که بر ادبیات رومی منطبق شده است»^۲ مطالب . . . ۲ کتاب سبک‌شناسی را که در نیمه اول قرن بیستم نوشته شده خلاصه کرده و نشان داده است که مباحث بسیاری از این کتابها ربط و شباهتی به یکدیگر ندارند و اختلاف بعضی از موضوعات این آثار تا حدی است که خواننده را به حیرت می‌افکند.^۳

ه - نقد شعر و فنون ادبی آنجا که به علوم نزدیک می‌شوند شعبه‌ای از علوم انسانیند بنابراین قواعدشان دقیق و عام و همه‌گیر نیست بلکه میزانهایی که بدست میدهند نسبی و اعتباری است و بسته به ذوق افراد است چنانکه بعضی از ناقدان در ارزش شاهکارهای جاودانی ادبیات جهان نیز گاهی شک کرده‌اند مثلاً در ارزش آثار شکسپیر و گوته و متنی بطوری که بعضی از سخن‌سنان این نویسندگان و شاعران بزرگ را دزد و سارق^۴ آثار ادبی دیگران شمرده‌اند.

۶ - معنی اصطلاحاتی که در نقد و فنون ادبی بکار می‌رود و بوسیله آنها ارزش آثار را تعیین میکنیم چندان دقیق و روشن نیست. مثلاً روشن نیست که فصاحت، بلاغت، زیبایی، انسجام، تناسب، تقارن و غیره که ما با آنها درباره شعر و نثر ادبی داوری میکنیم در واقع چه معنایی دارند.

۷ - نبودن ناقد کاردان و آزموده و چیره‌دست - نقد ادبی کار همه کس نیست و ذوق و استعداد خاص و اطلاعات وسیع می‌خواهد. سخن‌سنج خوب در پیشرفت ادبیات و هنر و علم نقش بسزائی دارد و باروری و شکفتگی ادب اروپائی تا اندازه زیادی مرهون ناقدانی مانند: ارسطو، لونگینوس، هراس، بوالو، درایدن، سنت‌بو، لسینگ، بلینسکی، چرنیشفسکی و دهها مانند آنها بوده است که با راهنماییهای پراج خود راه ترقی و کمال ادبیات را فراهم کرده‌اند. البته علاوه بر نقدنویسان حرفه‌ای شاعران و نویسندگان نیز همیشه به نقد دست زده‌اند و به این فن مهم

1. M. Hatzfeld 2. A Critical Bibliography of the New Stylistics Applied to the Romance Literatures

۳. به کتاب Stylistique تألیف Pierre Guiraud ص ۸ رجوع کنید.

۴. به الابانه عن سرقات المتنبي تألیف عبیدی نگاه کنید.

خدمت کرده‌اند اما ارزش کار آنان به پای نقدنویسان خوب و حرفه‌ای نمی‌رسد زیرا نقد شاعر و نویسنده معمولاً یک‌طرفه و افراطی است چه شاعر و نویسنده طوری نقد میکند که سبک خود و کار خویش را نمونه کامل و مثل اعلای شاعری و نویسندگی در جهان معرفی نماید، اگرچه این کار مستلزم نفی آثار بزرگترین شاعران و نویسندگان جهان باشد بنابراین شاعر و نویسنده هنگام نقد بطور مستقیم و غیر-مستقیم ارزش کار خود را بالا می‌برد و اهمیت کار دیگران را پائین می‌آورد در حالی که یک نقدنویس حرفه‌ای خوب که معمولاً بیطرف است چنین نمی‌کند و اظهار نظر او با بی‌نظری و انصاف بیشتری توأمست.

عجب اینجاست که ما در دوران هزار ساله ادب خود حتی یک نقدنویس خوب نظیر آنچه در فرنگ بوده است نداشته‌ایم که آثار شاعران را با موشکافی و دقت نظر نقد کند و سره و ناسره و غث و سمین آن را تشخیص دهد و راههای تازه‌ای برای ادبیات پیدا کند و اگر کسانی مانند رادویانی و رشید و طواط و شمس‌قیس رازی در میان ما ظهور کرده‌اند به جای نقد شعر فارسی غالباً دست به ترجمه فنون ادبی عربی زده‌اند و اگر هم نقدی کرده‌اند توصیفی بوده است نه ارزشی و تقدیری. به این جهت ادبیات ما بر اثر نداشتن منتقد خوب در بسیاری از موارد به راه رکود و تحجر افتاده است و همین خلاء انتقاد و نقد باعث شده است که انحطاط و تقلید دامنگیر شاعران ما شود زیرا مثلاً کسی نبوده است که به دهها شاعری که از نظامی و فردوسی و سعدی تقلید کرده‌اند بگوید این کار نه تنها شاعری نیست بلکه خفه-کردن شعر است و در نتیجه نبودن ناقد است که امروز هم عده‌ای یا اشعار و غزلها و تشبیهات و موضوعات گذشتگان را به وضع جانگزائی تقلید می‌کنند و یا به اقتباس بی‌هنرانه‌ای از آثار نیما و شاعران نوپرداز دست می‌زنند.

باری از آنچه گفتیم چنین برمی‌آید که برای نقد درست و دقیق ادب فارسی و برای تحقیق در سبک‌شناسی و تاریخ ادبیات و فنون ادبی آن علاوه بر برخورداری از ذوق سلیم و انصاف باید به این کارها نیز دست زد:

الف - مطالعه کتابهای نقد شعر و معانی و بیان و بدیع عربی و استخراج قواعدی از آنها که بر ادبیات فارسی نیز قابل انطباق است.

ب - بررسی مباحث بلاغت و سبک‌شناسی و تاریخ ادبیات و نقاد ادبی فرنگی و انطباق آن با شعر و ادب فارسی. شک نیست که نقدنویس و سبک‌شناس وادیب

هرچه با ادبیات و نقد ادبی کشورهای دیگر آشنا تر باشد کارش با ارزش تر است بشرط اینکه مطالعاتش دقیق و عمیق باشد نه سطحی و قشری و علاوه بر این در انطباق قواعد ادبیات فرنگی بر فارسی باید کارش با احتیاط توأم باشد و از غرب-زدگی و کارهای سطحی که امروز رایج شده است بپرهیزد.

ج- نقد کتابهای بلاغت و نقد شعر فارسی و تاریخ ادبیات و تذکره‌های فارسی.

د- سیر در منظومه‌های پیشمار و اشعار بیکران فارسی و استخراج قواعد ادبیات به یاری مطالعات پیشی یاد شده یعنی کاری که مستلزم صرف دهها سال وقت آن هم بوسیله چندین محقق برجسته است. آنگاه با این شرایط است که ناقدی می‌تواند درباره شاعران گذشته و حال فارسی داوری کند و اصول و مبادی سخن-سنجی و سبک‌شناسی و سایر فنون ادبی فارسی را بدست دهد ولی جای تعجب است که هم در قدیم و هم در زمان ما نقدنویسان و دست‌اندرکاران شعر و ادب این کار دشوار را بسیار آسان گرفته و بدون هیچیک از این مقدمات به نقد شعر و ادبیات فارسی دست زده‌اند و در این کار مکتب ندیده و تحقیق نکرده و درس نخوانده مسأله آموزش صدمدرس شده‌اند و تنها به اتکاء چند بیت شعری که سروده‌اند یا به استناد دوسه کتاب یا مقاله خارجی که خوانده‌اند به آسانی سرنوشت فردوسی و نظامی و سعدی و حافظ و شاعران دیگر را تعیین کرده‌اند و حتی در چند سطر یا صفحه تکلیف همه ادبیات «کهنه» و «نو» ما را روشن فرموده‌اند. مثلاً بعضی از اینها فقط با سه معیار از صدها معیار نقد به ارزیابی و سنجش ادبیات دست می‌زنند این سه معیار «بسیار دقیق!» عبارتند از:

۱- قالب شعر حتماً باید آزاد و شکسته باشد یعنی مصراعهای آن باید نامساوی باشد و احیاناً وزن و قافیه نداشته باشد.

۲- ادبیات و شعر باید متعهد و اجتماعی باشد یعنی مثلاً اشعار عشقی و حماسی و روستائی و رثائی و عرفانی و اخلاقی مطلقاً ارزش ندارند در حالی که قسمت عمده‌ای از شاهکارهای ادبیات در تمام جهان به اینگونه موضوعات اختصاص دارد. اگر چنین است لابد سعدی، حافظ، شکسپیر، گوته و هوگو که به سرودن اشعار عاشقانه و نوشتن داستانهای درباره آنچه بر شمردیم پرداخته‌اند شاعر و نویسنده نیستند.

۳- بیان شعر باید مبهم و غیرمستقیم باشد و شعر فصیح و روشن و واضح

شعر نیست. بنابراین کسانی مانند سعدی، فردوسی، همرا، ویکتورهوگو که آثارشان در نهایت روشنی و فصاحتست نیز شاعر نیستند.

باری اگر تنها این سه معیار را میزان نقد قرار دهیم باید دهها دفتر و دیوان شاعران ایران و جهان را که شعرشان زیبا و قابل فهم است بسوزانیم. اگر فقط سه معیار یاد شده را معتبر بدانیم سخن سنجی و نقد ادبی کاری بسیار ساده و آسان خواهد شد و به هیچ نوع مطالعه و تحقیقی احتیاج نخواهد داشت و مثل امروز هر جوان بی مایه ای که از عهده هیچ کاری بر نمی آید می تواند شاعر و سخن شناس و ناقد ادبی شود و می تواند به آسانی درباره نیما و بهار و حمیدی رأی قاطع صادر کند. اما شک نیست که با این معیارهای محدود و بچگانه نمی توان انواع و اقسام متعدد و نامحدود ادبیات گذشته و حال عالم را نقد کرد زیرا طبق این سه معیار نه فردوسی شاعر است نه لامارتین نه سعدی نه بهار نه ایرج. طبق این سه معیار همه شعرهای اینان را باید آتش زد و به باد داد زیرا روشن و فصیح و دارای وزنه های سنجیده است و همچنین صدها بیت شعری که از نهایت فصاحت و شیوایی به صورت ضرب المثل درآمده اند باید از صحنه گیتی محو کرد. شعرهایی مانند:

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلوق نیست

تو کز محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی

شک نیست که برای نقد درست باید همه معیارهای این فن را بکار گرفت زیرا هر شعری و اثری با یک یا دو معیار از این معیارها قابل سنجش و انطباق است و با معیارهای دیگر قابل ارزیابی نیست.

امروز دست اندر کاران شعر و ادبیات و نقد ادبی و کسانی که دائم به این شاعر و آن شاعر ایراد می گیرند و انتقاد می کنند اطلاعاتشان در فنون ادبی به وضع وحشتناکی پائین است. نقد می کنند اما نقد نمی دانند. اگر پیرو شعر آزاد و ادبیات غربند غالباً با هیچیک از زبانها و ادبیات اروپائی آشنائی ندارند و اگر آشنائی دارند از مفاهیم و اصطلاحات نقد ادبی اروپائی بکلی بیگانه اند تا جائی که حتی چند کتابی هم که در این زمینه به فارسی نوشته شده است نخوانده اند. اینان شعر غنائی را از شعر حماسی و تعلیمی و چوپانی و اجتماعی تمیز نمی دهند و از مکتبهای ادبی اروپائی بی خبرند و نمی دانند پندار گرائی (رسانتیسیم) با واقع گرائی (رئالیسم) و توصیف گرائی (ناتورالیسم) چه فرقی دارد. معنی اصطلاحاتی از قبیل تصویر (ایماژ)،

تصویرگرایی (ایماژیسم)، سوررئالیسم، ادبیات متعهد، چهره سخن (فیگور) برای آنها نامفهوم است. آری آنان گاهی این اصطلاحات را بکار می‌برند اما معنیشان را نمی‌دانند. درباره انطباق این مفاهیم با مفاهیم نقد ادبی ایرانی و عربی که اصلاً مه‌رسید زیرا این کار هم به نقد فرنگی نیاز دارد و هم به نقد عربی و ایرانی. اینان گاهی نقد را با بت‌پرستی و بت‌تراشی ادبی اشتباه می‌کنند. این «سخن‌سنجان زبردست» تنها نقد بازاری و روزنامه‌ای و رادیوتلوویزیونی را نقد می‌دانند. اینها فقط می‌توانند با عباراتی نامفهوم و مغلق برای خود خدایانی در شعر بتراشند و شعرشان را بدون هیچ‌گونه دلیل و منطقی به عرش اعلی برسانند و هر کس به آن کوچکترین انتقادی کرد همه با هم و دسته‌جمعی صدها دشنام نثار او کنند. ابزار نقد اینان تنها فحش است و بس فحشهایی از قبیل کهنه‌پرست فسیل و مانند آنها در حالی که کسی که از برکت نقد عالمانه و بیطرفانه اینان به‌مقام پیغمبری در شعر رسیده است اگر واقعاً شاعر خوبی باشد خود بخود جای خود را باز می‌کند و احتیاجی به اینهمه تعریف و تمجید و جار و جنجال و فحش و ناسزا و دفاعهای نامعقول و تعصب‌آلود ندارد. پیروان شعر سنتی هم گاهی در حوزه کار خود از غرب‌گرایان نیز بدترند اینها هم نه نقد ایرانی می‌دانند و نه نقد فرنگی. بسیاری از اینان از طرفتها و ریزه‌کاریهای شعر حافظ و سعدی نیز بیخبرند و بیشترشان شعر قدیم را درست نمی‌شناسند و به همین سبب است که به رقابت با سعدی و حافظ برمی‌خیزند و به سبک آنها شعر می‌سرایند و از آن دو شاعر بی‌مانند به‌گونه‌ای دلگزا تقلید می‌کنند. غافل از آنکه شعر و هنر غیرقابل تقلید است و مقلد هرگز نمی‌تواند شاعر باشد. اینان در انجمنهای ادبی جمع می‌شوند و به شعرهای بد یکدیگر آفرین و زه و احسنت می‌گویند. اینها در نقد شعر بیشتر به بحث لفظی و دستوری آن هم به صورت کهنه آن می‌پردازند، مثلاً می‌گویند چون فرخی یا عنصری یا رودکی «بنرود» یا «کیاخن» را بکار برده است ما هم می‌توانیم آنها را بکار ببریم. معتقدند این کار به فصاحت شعرشان می‌افزاید در حالیکه شعر ساختن با این نوع لغات و صیغه‌ها که امروز فراموش شده‌اند نه تنها هنری نیست بلکه عین بی‌هنری و بی‌ذوقیست. حداکثر کوشش این گروه در نقد اینست که شماره ایطاءهای جلی و خفی غزلها و قصاید مبتذل را کشف کنند یا اینکه اگر کسی «زنجیر زلف» را با «دیوانه» و «لیلی» را با «مجنون» و «شیرین» را با «فرهاد» مراعات نظیر سازد آن را بهترین نشانه استادی او در شعر و شاعری بدانند

و کسی که این مضامین تکراری و کلیشه‌ای را در شعر بیاورد او را تحسین می‌کنند. بسیاری از هواخواهان شعر قدیم و جدید اگرچه خود شاعر هم باشند شعر نمی‌شناسند و ذوق شعرشناسی آنها سترون و عقیمست و در شناختن پایگاه شاعری اشخاص به اسم و رسم و شهرت او نگاه می‌کنند نه به شعرش از این رو نظری که درباره شعر می‌دهند غالباً گمراه‌کننده است. چه بسا رؤسای انجمنهای ادبی و دکاندارانی که قدر اشعار شاعران نامدار و خوب معاصر را نشناخته‌اند و آنها را از «محفل ادبی» خود فراری داده و در عوض عده‌ای شاعرنمای بی‌ذوق را به دور خود جمع کرده‌اند و فراوانند نوپردازان و پیروان شعر آزادی که بین شعرهای خوب و بد فروغ و یا نیما فرق نمی‌گذارند و گاهی نیز شعرهای مبهم و نامفهوم و بی‌وزن آنها را به شعرهای خوبشان ترجیح می‌دهند. در این آشفته‌بازار نقد کار به جایی رسیده است که بعضی از «ناقدان بزرگ معاصر» نوشته‌های شاملو و نیما را با اشعار ناب حافظ و مولوی مقایسه می‌کنند و این کار مانند آنست که فکر را با کرباس و عقل را با پنیر بسنجیم. زیرا شعر حافظ و مولوی با شعر عراقی و خاقانی قابل مقایسه است نه با کار شاملو و نیما و اگر کسی به این نوع نقد انتقاد کند پاسخش فحش است و ناسزا و تهمت و افتراء. بی‌شک اینگونه نقدهای آسان و نو و بسیار عمیق بیش از آنکه جنبه عالمانه و بیطرفانه داشته باشد رنگ لفاظی و سخنبازی و احیاناً غرض‌ورزی دارد و چه بسا نویسنده چنین نقدهائی خود دعوی شاعری دارد و برای اثبات مقام برجسته و پایگاه والای خویش در ادبیات ایران شاعران گذشته و حال را آن هم با سبکهای مختلف با یک چوب می‌زند و همه را یکباره تخطئه و نفی می‌کند تا خود را بهترین شاعر روزگار قلمداد نماید. اینان بدون تأمل و تعمق و تحقیق کافی طوری نقد می‌کنند که سبک شعر خود یا پیشگامان و هم‌شیوگان خود را نمونه عالی و مثل اعلاّی شعر و شاعری در همه جهان معرفی نمایند، اگرچه این کار مستلزم نفی شعر فردوسی و حافظ و سعدی و ویکتور هوگو باشد. اصل اینست که نام ناقد محترم در دفتر شاعران کشور ثبت شود و بس. شک نیست که نام این خودستائی ادبی را نمی‌توان نقد گذاشت زیرا نقد همانطور که گفتیم شیوه‌ای و آئینی دارد. آئینی که برانصاف و ذوق و بی‌نظری و کارطاعت فرسا استوار است.

از این رو در کشور ما جای یک نقد دقیق عالمانه و مبتنی برانصاف یکسره

خالی است و این نوع نقد باید به همت شاعران و ناقدان از نو آفریده شود و خلق گردد و سخنوران سنت‌گرا و نوپردازان را راهنمایی کند و آنان را از نقدهای بچگانه و بازاری و ناسالم موجود و از بت‌پرستی‌های ادبی جانگزا وارهاند.